اربعین ۱۴۳۶ در یک نگاه

توسعه فرهنگ زیارت

احمد مسجدجامعی

همه‌ساله خیل عظیم زایران اربعین‌حسینی به شهر کربلا عزیمت می‌کنند. ظاهرا این اتفاق از همان سال‌های نخستین پس از واقعه عاشورا مرسوم بوده است و در طول زمان کسانی برای درک این توفیق از بذل مال و جان، حتی در سخت‌ترین شرایط فرودگذار نکرده‌اند تا این سنت شیعی و ارادتمندان به خاندان پیامبر استمرار یابد و نسل‌به‌نسل آموزه‌های آن منتقل شود. از عصر متوکل عباسی که به اخنا کوتاهون کمر به مقابله با این روال بسته بود تا دوره حکومت بعث که بسیاری را در این راه به شهادت رساندند، بر شکوه این حرکت در طول زمان همچنان افزوده شد. در این میان طی مسیر از نجف و بارگاه امیرالمومنین علی(ع) به‌سوی کربلا از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. بنابراین علمای برجسته و طلاب فاضل علوم دینی در کنار سایر اقشار و طوایف و عشایر در چنین ایامی نه‌تنها پیاده این راه را می‌پیمودند، بلکه در حد وسع و توان خود به زایران خدمت می‌کرده‌اند. صرفنظر از تاثیرات اجتماعی و فرهنگی این حرکت در سرزمین عراق، آثار این مشی را در سایر بلاد اسلامی و بعضا غیراسلامی می‌توان مشاهده کرد. ایرانیان که از همان فردای قیام عاشورا به خونخواهان حسین- سیدالشهدا- پیوسته و دل در گرو اهل‌بیت پیامبر بسته طبعا در این میان سهمی بسزا دارند. چرا که صرفنظر از علایق عاطفی و ارادت قلبی، بسیاری از سرزنان علم و فقه و حدیث و کلام و اخلاق در عتبات‌عالیات به واقع همان ایرانیانی که امروز به قدم قدم به سرعت می‌گیرند، به اشتیاق آتش، تا بار گناه خود را زمین بگذارند، باری که خاک، بارِ گناه آسمان بر دوشان گذاشته. نسل از پی نسل، هروله‌کنان به‌سوی بلا می‌روند تا کربلا، با چهره عبوس تاریخ را پرداخت می‌کنند. در حالی که در این سفر بسیاری بودند که با کمترین هزینه در این مسیر کام گذاشتند. اینها همه بیانگر آن است که برخلاف آنچه ظواهر نشان می‌دهد، این حرکت سازوکار پیش‌بینی‌شده و پیچیده‌ای دارد که جندان ملموس نیست و هرگونه مشارکت تاثیرگذار در آن نیاز به درک درست این روال و روند دارد و با یک هفته حضور یکباره، قطعا تاثیر کارگشای چندانی نخواهی داشت.

> **ایرانیان که از همان فردای قیام عاشورا به خونخواهان حسین(ع) پیوستند و طبعا در این میان سهمی بسزا دارند. چرا که صرفنظر از ارادت قلبی، بسیاری از سرزنان علم و فقه و حدیث و کلام و اخلاق در عتبات‌عالیات به واقع همان ایرانیانی هستند که در آن سرزمین مقیم و از همانجا منشا آثار و برکات سیاسی- اجتماعی در ایران شده‌اند که نمونه معاصر آن امام‌خمینی (ره) است**

حضور بی‌سابقه ایرانیان در اجتماع امسال می‌تواند پیامدهای متعددی را به همراه داشته باشد.

الف- مهم‌ترین دستاورد این حضور، بیانگر این پیام است که جامعه شیعیان و دوستداران خاندان پیامبر(ص) نسبت به تحولات منطقه بی‌تفاوت نیستند. در شرایطی که حرکت‌های تکفیری تلاش داشتند به سر میزان مشارکت در این راه و راهپیمایی تاثیر منفی بگذارند، با نتیجه‌ای معکوس و خارج از انتظار مواجه شدند.

ب- دیگر دستاورد امسال، حضور مستقیم دسته‌گاه‌ها و نهادهای مدنی و عمومی و حاکمیتی به فراخور وظایف محوله در مرزها، مسیر و خدمات‌رسانی در محل بود که از جمله به دلیل نخستین تجربه‌بودن با نارسایی‌ها و ناهماهنگی‌هایی همراه شد. به نظر می‌رسد نگاه آسیب‌شناسانه در این مرحله بیشتر می‌تواند کمک کار برنامه‌ریزان برای آینده بهتر باشد. برخی از مهم‌ترین این چالش‌ها عبارتند از:

ضعف شدید اطلاع‌رسانی و عدم توجیه نیروهای عملیاتی که برای انجام مسوولیتی در محل حضور داشتند، نبود شرح وظایف و تقسیم کار بین گروه‌هایی که به‌منظور خدمت‌رسانی حاضر شده بودند، نشناختن جغرافیای منطقه به‌ویژه در شهر کربلا، تعداد بسیار زیاد کمشدگان ایرانی و بلاتکلیفی در آشنایی آنها به زبان عربی، نارسایی شدید در خدمات‌رسانی امدادی و پزشکی، ظرفیت حمایتی اندک در پشتیبانی از جابه‌جایی زایران ایرانی که در کنار آن باید به بارندگی فصلی نیز اشاره کرد.

ج- توجه به امور و مسایل زیربنایی شهر کربلا نیز ضروری است. بنا به نقل استاندار کربلا ۲۱هزارتن، حجم زباله این روزهاست که کمک به جمع‌آوری، تفکیک و بازیافت آن، مستلزم داشتن برنامه‌ای مشخص است. برخی از ما که برای پیاده‌کردن مسیر ورود حضرت ابوالفضل به شریعه فرات رفته بودیم با انبوهی از آلودگی‌های غیرقابل جذب در آنجا روبه‌رو شدیم. مقامات شهری از عدم توجه به اقدامات آنها درباره ایجاد فضای سبز گله داشتند که مثلا درخت نورسی را از جای بر می‌کنند و به جای آن جاذری برای اقامت چندروزه برپا می‌کنند یا روی چمن و کل و گیاه بیتونه می‌کنند و هر چه آنها در طول یکسال رشته‌اند بنه می‌کنند.

با توجه به همه این موارد لازم است که سنادی مشخص و با شرح وظایف روشن و متشکل از همه ارکان‌های مرتبط در طول سال برای ساماندهی، آموزش و بهره‌مندی مناسب‌تر از ایمن رفت‌وآمدها تشکیل شود. بدیهی است که این اسناد با حضور و مشارکت و راهبری نمایندگان رسمی و مردمی عتبات عالیات نسبت به تصمیمات اتخاذشده بهتر می‌تواند راهکارهای ثمربخش و تاثیرگذار را جست‌وجو کند.

ناگفته نماند به دلیل جایگاه ویژه کربلا و نجف و ثباتی که برای آینده عتبات عالیات پیش‌بینی می‌شود، سرمایه‌گذاری‌های بزرگی از سوی حتی سرمایه‌گذاران غیرشیعه برخی کشورهای اسلامی انجام شده است. به‌نحوی که در همین سال‌جاری امائلی حرم مطهر با هزینه‌هایی هنگفت مملو از زایر بودند و این تشانگر آن است که سرمایه‌گذاری با برنامه، نه‌تنها مشکلات این شهرها و مسافران را کاهش خواهد داد بلکه به سودآوری مناسبی نیز می‌انجامد.

از دیگر مسایلی که می‌توانند در معرفی ابعاد این حرکت نقش موثرتری داشته باشد، ظرفیت‌های رسانه‌ای است. درست است که برخی سیاست‌های تبلیغی مایل به نشان‌دادن عظمت و شکوه این حرکت آیینی نیست اما روی دیگر واقعیت آن است که تلاش چندانی هم برای شناساندن آن از سوی متولیان انجام نمی‌گیرد. نکته‌ای که خوشبختانه مورد توجه برخی موسسات و شخصیت‌های دینی قرار گرفت و در سال‌جاری از سوی موسسه آل‌البیت اقداماتی زیربنایی انجام شد که امید است تداوم یابد و بخش نهایی این رویکرد معنوی- انسانی را بیش از پیش در معرض دید همگان قرار دهد.

عکس‌ها: فاطمه علی‌اصغر

در جست‌وجوی مقصد

فاطمه علی‌اصغر

سرزمین بلا در خون و قدرت نفس می‌کشد. هزاران نیروی ماوراءالطبیعه در هوای آن موج می‌زند و هزاران نیروی غیرماورای‌الطبیعه در خاک آن. برای رسیدن باید حرکت کرد اما حرکت از سال‌های سال پیش آغاز شده است. از یک پرچم، از یک پرچم عدالت‌خواهی، عدالت در برابر ظلم؛ پرچم لازم دارد. سبز یا سرخ فرقی نمی‌کند. برای برهم‌زدن معادلات پیچیده باید یک پرچم داشت و آن را علم کرد.

نام‌ها قدرت عجیبی دارند برای اینکه به پرچم‌ها شکوه و جلال بدهند. نام‌هایی که قصه‌هایی هم داشته باشند، بهترند. نام‌های بدون قصه مثل هزاران نام دیگرند. زود می‌پوسند در میان شیار خاک‌ها. دیگر مهم نیست این نام برای چه سرزمینی است، قرابت دارد. مردم سرزمین‌های کوبری حرف همدیگر را بهتر می‌فهمند، اهالی کوه و دشت، حرف همدیگر را. پس نام آن مرد؛ در جایی که نکبت از زمین می‌جوشید، پرچم شد. پرچم مردمی از سرزمینی دیگر، با زبانی دیگر، چقدر از آن سال‌ها گذشته است. مهم نیست. مهم این است که هنوز این پرچم قدرت دارد. یا هزاران. اسطوره و قصه آمیخته شده است. برای آنچه قرار است که ثبت شود، پرچمی است بر دستان دختری با روبنده سیاه و چشمانی که از پشت آن نمایان است. جوان‌ها با گوله‌های بزرگ و مارک‌دار و ریش‌های برنشست و شال سبز ابوالفضل‌وار به چشم می‌آیند.

هجوم جمعیت که بعدها در رسانه‌ها منعکس می‌شود، بزرگ‌ترین گردهمایی می‌شود؛ بزرگ‌ترین گردهمایی بشریت. در کربلا ماوراءالطبیعه نام یک مرد در جان‌ها حلول می‌کند. پرچم‌ها به اهتزاز درمی‌آیند. حتی کاور لباس‌های شهرداری تهران اینجا یک نشانه می‌شوند.

مرزها باز شده‌اند. هزاران‌هزار شیعه با جان و دل و پای برهنه راهی این سفر معنوی شده‌اند. سفری که خوابش را در میان نیروی غیرماورای‌الطبیعه در خاک آن، برای رسیدن باید حرکت کرد اما حرکت از سال‌های سال پیش آغاز شده است. از یک پرچم، از یک پرچم عدالت‌خواهی، عدالت در برابر ظلم؛ پرچم لازم دارد. سبز یا سرخ فرقی نمی‌کند. برای برهم‌زدن معادلات پیچیده باید یک پرچم داشت و آن را علم کرد.

نام‌ها قدرت عجیبی دارند برای اینکه به پرچم‌ها شکوه و جلال بدهند. نام‌هایی که قصه‌هایی هم داشته باشند، بهترند. نام‌های بدون قصه مثل هزاران نام دیگرند. زود می‌پوسند در میان شیار خاک‌ها. دیگر مهم نیست این نام برای چه سرزمینی است، قرابت دارد. مردم سرزمین‌های کوبری حرف همدیگر را بهتر می‌فهمند، اهالی کوه و دشت، حرف همدیگر را. پس نام آن مرد؛ در جایی که نکبت از زمین می‌جوشید، پرچم شد. پرچم مردمی از سرزمینی دیگر، با زبانی دیگر، چقدر از آن سال‌ها گذشته است. مهم نیست. مهم این است که هنوز این پرچم قدرت دارد. یا هزاران. اسطوره و قصه آمیخته شده است. برای آنچه قرار است که ثبت شود، پرچمی است بر دستان دختری با روبنده سیاه و چشمانی که از پشت آن نمایان است. جوان‌ها با گوله‌های بزرگ و مارک‌دار و ریش‌های برنشست و شال سبز ابوالفضل‌وار به چشم می‌آیند.

یک سفرنامه متفاوت از اربعین ۱۴۳۶

میعاد در بلا

عکس: سعید برآبادی

سعید برآبادی

زمان به چهل می‌رسد؛ درد به یاد می‌آید. زخم خوب‌نشده، یادآوری می‌کند خودش را و آگاهی- حتی موقت- جای فراموشی را می‌گیرد. شاید ۲۰ روز زمان لازم باشد تا هرسال، معنای ظلم رفته را دوباره دریابند. آن راه را طولانی می‌کنند؛ راهی را که می‌شود با طیاره و ماشین پیمود، پای پیاده می‌آیند، پای برهنه طی می‌کنند، سینه‌خیز می‌شوند تا راه، طویل‌تر و طویل‌تر شود؛ از وطن خود به وطن فرق‌شکافته عدالت، از آنجا به وطنِ بی‌سر و بی‌پاور و بعد به آسمان، جراکه دیگر زمین نه صبور است و نه پدیدنده. خاک رُسی است با رگه‌هایی از خون خدا.

بیتوته‌ای کوتاه در نجف

با شمایل کوفیان با در نجف می‌گذارند و رو به‌سوی شارع مرکزی شهر می‌روند تا آن گنبد طلایی آرام که در میان بازارچه‌ها آرام گرفته و زمزمه می‌کنند؛ بدرت بارها در کوشمان خواند «عوضا» و ما که در برابر قدرت، جاهلان تاریخیم. «خلفا» کردیم، پشت کردیم به او و تمام معنای عدالت، تا به ناله بکوید: « عَوَضا وَ بِالذُّلِّ مِنَ الْعِزِّ خَلَفا إِذَا دَعَوْتُكُمْ إِلَى جِهَادِ عَدُوِّكُمْ دَارَتْ أَعْيُنُكُمْ كَأَنَّكُمْ مِنَ الْمَوْتِ فِي غَمْرَةٍ وَ مِنَ الذُّهُولِ فِي سَكْرَةٍ يَرْتَجُ عَلَيْكُمْ حِوَارِي فَتَعْمَهُونَ فَكَأَنَّ قُلُوبَكُمْ مَأْلُوسَةٌ فَأَنْتُمْ لَا تَعْقِلُونَ».

پس این سفر با زیارت او آغاز می‌شود که خون از فرقش تمام نجف را غرق در سکوت کرده. سفر با او آغاز می‌شود تا همسایگی وادی‌السلام را قدر بدانیم و به یاد بیاوریم آن همه را که به زیر خاک فرو رفته‌اند و امروز نامی از آنها نمانده، اما او که شمایل درد است، شمایل تنهایی و مغاربه یا چاه، در آستان طلایی‌اش، همچنان ندای یاری می‌دهد و دندان بر جگر می‌ساید از سست پیمانی کوفیانی که ما هستیم؛ ایستاده، غمزده و کناهکار تا که بخشنی در کار باشد به‌خاطر سرهایمان که در چاه‌های برف فرو رفته‌اند. تاریخ بر دنده‌هایمان رد جور می‌گذارد بی‌آنکه بدانیم خون عدالت را نه بی‌وفایی که شمشیر جهالت بر محراب باشاند.

پس به وادی‌السلام می‌رویم؛ در بیتوته کوتاهی که جهان است در فاصله گناه و دوزخ. دیدار می‌کنیم با قبور خشتی و آجری باستانی‌ترین پیام‌آوران وحی. هود را در آغوش می‌کیریم و از صالح عیادت می‌کنیم. در کوش آن بقعه سبزکلاه، زمزمه می‌کنیم که ما را ببخشد که کشندگان شترش بودیم‌اند و حالا هر زمودوقی که در آسمان می‌قرمید، درمی‌یابیم که «نمودیان تاریخ نمی‌میرند که اگر می‌مردند، کربلا در سال۶۱ کودکی خون‌رنگ نمی‌زایید. و از آنجا و به جانب هود می‌کنیم؛ و تو ای هود! ای هدایت‌یافته! ای عابر نسل نوح که به عادیان گفتی فریب کاج‌هایتان را در زمین‌های حاصل‌خیز نخورید! «عقوا عقوا عقوا» که امروز مدفون به زیر خروارها خاک، نه ردی از آن کاخ‌ها به‌جا مانده و نه پیامت، بهانه‌ای شده برای کاخ نساختن!

در آستانه کربلا

آن‌گاه، سفر در بعد تازه‌ای آغاز می‌شود؛ هشتاد کیلومتر راه با هزاران۲۶۰ تیرک در هر ۵۰ قدم. راه را پیاده می‌روند تا لذت دیدار، وجودشان را از هم بیاشند. در میانه راه، موکب‌ها ردیف‌به‌ردیف، درخواست اطعام دارند؛ چای عراقی، قهوه و بوی کلاب. بوی نوه‌های سه‌روز سفر با پای پیاده، بوی خستگی، خاک و چشم‌دوختن به مقصدی که از پی هر تیرک، آشکارتر می‌شود به‌کی‌نکبه به دیده آید. برفراز هر تیرک، گوبی شهیدی به محراب رفته. در فاصله هر تیرک، گوبی قدمی به قدم دیگر می‌جسبد تا بار انسان میان انسانیت تقسیم شود؛ از آسمانه نجف تا آستان کربلا، سه‌روز راه‌رفتن برای دیدن یک تابلو. تابلوی محشر. محشر فرا می‌رسد، خاک برمی‌خیزد و محکومان به‌سوی «هکذا» می‌روند. خاک در چشم‌شان فرو می‌رود و آنها قدم‌به‌قدم سرعت می‌گیرند؛ به اشتیاق آتش، تا بار گناه خود را زمین بگذارند؛ باری که خاک، باری که آسمان بر دوششان گذاشته. نسل از پی نسل، هروله‌کنان به‌سوی بلا می‌روند تا کربلا، با چهره عبوس تاریخ در کار باشد...

- امید هست برای همه، اما نه برای شما!

-پس چگونه خواهد شد سرانجام این سیز مگبو درون سینه‌هایمان؟ تا کی نام فرزندان‌مان را حسین و زینب و ابوالفضل بگذاریم و هریار که نامشان را صدا می‌زنیم، از عمق جگر گریه کنیم؟

- گریه کنید! خون بگریید! شاید که سال بعد... شاید که سال‌ها بعد... وقتی که پنجره‌های طلایی این بارگاه، زیر برف پنهان شد و در فتلگاه، خبره خبره در چشم‌های‌شان نگاه می‌کند:

- ما را می‌بخشی؟

- چگونه شما را بیخشم که حتی کودکان را نبخشیدید؟

- ما را از گناه پدرانمان پاک می‌کردانی؟

- چگونه شما را از گناه پدران‌تان پاک کنم که شما به خاطر ایمان پدران، از خون فرزندان نگذشتید؟

- هوا گرم است و ما سراسر سرابسیمه آمده‌ایم بلکه امید بخشتی را. لعن خواهد کرد طلمی را که نه با شمشیر که با نگاه‌های سرد به آن صدای «هل من...» خبره بود و سرازیر می‌شوند به کربلا؛ شهری از باستان دور تا امروز؛ ۱۴۳۶.

- ناامیدی گناهی دوباره است، گناهی روی گناه تان.

کربلا روی‌می‌پوشاند

آنگاه راه خود را ادامه می‌دهند، با زبان مادری‌شان لعن خواهند کرد شکنندگان وعده را، لعن خواهند کرد تیربران‌های سینه علی‌اصغر سرما نتوانست، این دیگ جوشان تقدیر بنیوایی را از قلبان بیندازد، شاید زمانی که فراخوانده شدیم و یک به یک دوباره «قولی بلی» گفتیم.

- امیدوار باشیم؟

- ناامیدی گناهی دوباره است، گناهی روی گناه تان.

کربلا روی‌می‌پوشاند

آنگاه راه خود را ادامه می‌دهند، با زبان مادری‌شان لعن خواهند کرد شکنندگان وعده را، لعن خواهند کرد تیربران‌های سینه علی‌اصغر از اشک خشک و کونه‌هایشان از ضربه‌ها ترک برداشته و باد سوزان، اعضای چهره‌شان را پراکنده می‌کند و هر قدمی که برمی‌دارند به محشری کبری دیگری نزدیک می‌شوند؛ ناله می‌کنند به زبان مادری، بغض می‌کنند به لهجه انسانی و سیاه، ابدی‌ترین رنگ جهان می‌شود.

کربلا خبره به آنها نگاه می‌کند، ترحم کرده و در می‌کشاید اما چهره در نقاب می‌گیرد و رو می‌پوشاند چراکه تاب دیدار قاتلان خود را ندارد. شهر بزرگ شده، قامت راست کرده در میان وسعت شهرنشینی، اما پیش از آن نوایی بوده، نی‌زاری از موسیقی و شعر و نوروز؛ مکان برافراشته شدن برج‌های بابل و بعدها، آرامگاهی برای مسیحیان دنیا، اما از ۱۴ هجری به بعد، عروس سیاهپوش به حجله نرفته‌ای است با کودکان نزائیده.

- من فرزند شیرم. فرزند قدیمی‌ترین سراجه تاریخ که محفوظ می‌داشت و نجات‌بخش بود. پیش از آنکه غرق در خونم کنند. من سرای پرندگان بودم. در محفظه‌ای میان فرات و دجله، ساحل آرامی بودم برای آنها که حیات می‌خواستند و در جست‌وجوی معنای زندگی بودند. امروز از من چه مانده؟ جز تنی که دست‌های قطع‌شده‌اش دوباره نمی‌رویند؟ جز گلوی پاره‌شده‌ای که هنوز «هل من ناصر ینصرنی؟» می‌گوید و این علامت سوال‌ها که فریاد عطش است. فریاد خیمه‌گاه. فریاد سوختن. فریاد بازگشت حر. فریاد دهان انسان در برابر پیکر بزرگ نادانی.

زایران روان به سوی شهری می‌شوند که درهای خانه‌اش را به روی هیچ‌کس نمی‌بندد؛ رسم میهمان‌نوازی کربلایی‌ها در چله نشینی آن غم بزرگ، عود می‌کند؛ چوب حراج می‌خورد به خانه و سفره و آب و همه را ندر می‌کند. باهای خسته اندکی آرامش می‌خواهد، سه روز راه رفتن، عطش بی‌پایان دیدار را شعله‌ور کرده و تا نماز بعدی، بازگشت به خود و به قرآن نیاز است. تن که آرام گرفت، حرکت به‌سوی بین‌الحرمین آغاز می‌شود، اما از کجا؟ از کدام معبر؟ کربلا لبخند می‌زند و در آغوشتان می‌گیرد:

من شهری بی‌نقشه‌ام. مسیرهایم در هم و برهم است. هیچ تابلو و نشانی در من نیست اما کسی اینجا کم نمی‌شود، همه راه‌ها به فتنگاه ختم می‌شود و آنهایی که حیران جمعیت شده‌اند با آمدنانه که با گم شدن، مجاورم شوند یا کسی گم‌شان کرده. بوی خون هنوز در خیابان‌هایم جاری است و هر چه سیمان ساختمان‌ها و آسفالت خیابان‌ها قطورتر شود، باز هم مجال اختفای این عطر معصوم و مظلوم را نخواهد داشت. از خلستان‌های آن سوی علقمه خشک‌شده تا بین‌الحرمین با گل‌های مصنوعی‌اش، بوی خون جریان دارد.

و در این جریان؛ ملاقات اتفاقی می‌افتد. دیدار برانسکی به کوتاهی، لمس لحظه‌ای و غیرممکن ضریح تا بی‌واسطه مقتولان آزادگی را لمس کنند و بعد سکوت. سکوت در هیاهوی میلیونی ضریح‌های معظم. سکوت در میان اشک‌ها و استغاثه‌ها. سکوت در میان فریادها و نمازها. سکوت در میان علم‌ها و کتل‌ها و پرچم‌های مغموم. سکوت در میان همه آنچه که هست، که بوده و که باید باشد اما نیست؛ سکوت در میان نیستن آنها که با نبودنشان ردی از بادآوری به‌جا گذاشته‌اند. در میان این سکوت، طغیان علیه ظلم در درون زایران، نطفه می‌گذارد. بازمی‌گردند از بین‌الحرمین، با صورت‌هایی به رنگ قمر که ابدا مقتل قمر کربلاست.

بازگشت روی دایره

آنگاه بازمی‌گردند از شهر بلا؛ از فرات دور می‌شوند، از خیابان‌های سراسر نذری. دور می‌شوند و تکرار می‌کنند: «می‌روم و از سر حسرت به قفا می‌نگرم / خبر از بیای ندارم که زمین می‌سپرم» و هر بار که در قفای خود، آن ضریح مجروح را می‌بینند، خاک هورالعظیم در چشم‌هایشان می‌باشد. بیرق‌های سیاه‌شان در باد تکان می‌خورد و پاهای سوخته و تاول‌زده به بادشان می‌آورد که قصد مقصد. در دایره زادگاه- کربلا و دوباره زادگاه خط شده تا جایی که فقط روی دایره راه می‌روند. هروله می‌کنند در میان ساختمان‌ها و جاده‌های نوساز. خیابان‌ها و کوچه‌پس‌کوچه‌های کربلا را یک به یک طی می‌کنند، در پشت، لوازم این سفر دشوار، در دست، چوب‌های بلندی که از خیمه‌شان جلوگیری می‌کند و در آغوش، کودکانی که قرار است پیامورند رسم خون‌بار «نه گفتن»های زمانه را، چشم‌هایشان

حرم ابابعبدالله (ع) نمایان شد و لبیک‌گویان خستگی از تن برفت و اشک بر گونه‌ها روان شد، گویا از سفر به خانه خود رسیده‌ای. در بین‌الحرمین هرولەکنان بودیم و نمی‌دانستیم به کدام پناه ببریم، هر دو خوان وفا و کرم‌اند. انگار همه رسیده بودند، همه به حرم و خانه خود رسیده بودند

در برگشت پای می‌رفت و هنوز نگاه به حرم بود؛ دل در آنجا جا مانده بود.

سفر به گرایِ خون

رضا یوسفی

هر سفری با اولین قدم ها آغاز می شود جز این سفر که از آغاز در مقصد هستیم. سفری به بلندای تاریخ و به کوتاهی یک تصمیم. ارعین امسال از متفاوت‌ترین اربعین های تاریخ بود؛ بسیاری از جنبه‌های آن برای اولین‌بار به تصویر درآمد، حرکت میلیونی زایران از مبدا تا مقصد در قاب عکاسان ثبت شد و لحظه دیدار با صاحبان آن حرمین مقدس به دنیا مخابره شد. در این میان هر کس از دریچه ای زایر این سفر می نمود؛ بعضی ها با پای پیاده، بعضی ها با وسیله نقلیه و برخی هم با هواپیما خود را به کربلا رساندند، اما بی شک آن ها که قدم در راهی جنین گذاشته بودند، می دانستند که به آن که می بینند، بی آن که خستگی در پاهایشان موج بزند، بی آن که سرما و گرمای جاده آنها را تحمل کند، نمی شود دل برای دیدار او و مهیا کرد. دیدار در لحظه‌ای مقدر، مقدور شد و زایران خود را به آن بارگاه ملایی رساندند. این ۵ عکس، روایت فشرده ای از این سفر است؛ از نجف تا کربلا؛ تا گرای خون.

عکس‌ها: رضا یوسفی

در مسیر رفتن به حرم امیرالمومنین (ع) باید از بازار می‌گذشتیم که گنبد طلایی و دلربای حضرت در انتهای مسیر بود و دل تپش داشت برای زیارت، راه افتادیم به سمت کربلا، در جاده با خانواده‌هایی روبه‌رو می‌شدیم که همچیزشان را در شهرهای خود گذاشته بودند تا خود را به کربلا و اباعبدالله (ع) برسانند.

در میانه راه نجف-کربلا، موکب‌ها و استراحتگاه‌ها، بهترین جا برای رفع اندکی از خستگی بود و راه هنوز ما را می خواند.

مهم نبود با چه وسیله ای فاصله ۸۰ کیلومتری این دو شهر مقدس پیموده شود، مهم دیدار بود.